بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

عرض شد يک نوع تقطيعی که الآن آقايان انجام می­دهند، يک نوع تقطيعش اين است که تقطيعش در حقيقت يک نوع اصطلاح ما برايش گذاشتيم تقطيع فهرستی، در تقطيع فهرستی در حقيقت تقطيع نيست، يک کتاب واحدی بوده مقدارش را اين نقل کرده، مقدارش را آن نقل کرده، اين آقا يک مقدارش را در جای ديگر نقل کرده حالا فقط نکته­ای که آن شب عرض شد که ما اگر مثلاً يک مقدار مصدر اصلی را نگاه بکنيم شايد بتوانيم ترتيب خود آن کتاب را هم به دست بياوريم اجمالاً اين مطلب درست است اما متأسفانه بازهم نمی­توانيم يعنی خواستم اين را تکميل آن بحث قرار بدهم، بازهم نمی­توانيم دقيقاً بگوييم که متن اصلی اين بوده، حالا يک حديث واحدی هست که اين هم در کتاب کافی آمده، در اين کتاب جامع الاحاديث در جلد بيست و هشت اين سی و يک جلدی، در باب بيست و ششش، ما يحل من السمک اکله و مايحرم حديث شماره سی و شش اين را مرحوم شيخ کلينی از کتاب به اصطلاح، اين­جا نوشته محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد، ظاهراً محمد ابن احمد باشد برعکس چاپ شده، ظاهراً آن باشد چون اين سند خيلی معروف است، احمد ابن الحسن، عمرو ابن سعيد مصدق عن عمار ساباطی و دارد در کافی غير از اين­جاها هم مواردی هست که احمد ابن محمد نوشته شده، چاپ شده به نظر من اشتباه باشد صحيحش محمد ابن احمد است، آن وقت در اين­جا از کتاب عمارساباطی که عرض کرديم يکی از کتب فقهی معروف فتحيه بوده يک به اصطلاح دو قطعه حديث نقل کرده، سئل عن، البته اين­جا دارد که عن ابی عبدالله و قد قال سئل عن الجری يکون فی السفود حالا اين قال اينجا يعنی چه؟ نمی­دانيم حالا چرا آورده؟ سئل عن الجری يکون فی السفود، سفود همين چيزی بوده که به اصطلاح مثل اين دکانهای که الآن هستند ساندويج درست می­کنند يک آهنی هست پهن است، که رويش گوشت را آماده می­کنند و گوشت و اينها را لا به لای مثلاً ساندويج می­گذارند اين را سفود بهش می­گويند يعنی زيرش را آتش می­کردند اين داغ بود گوشت را روی آن داغ می­کردند، گوشت يا پياز يا آنچه که می­خواستند، اينجا دارد که و قد قال سئل عن الجری حالا قد قال بايد حتماً قال عمار ابن موسی ديگر، بعد سفود مع السمک، اين اصطلاحاً اين بوده که در سفود است و جری، جری همان مارماهی است به اصطلاح چون اين معروف است در شيعه که مارماهی جايز نيست البته بعضی­ها مخالفت کردند ليکن معروف اين است آن وقت اين به اصطلاح يؤکل مافوق الجری مثلاً به اين صورت بوده که مثلاً فرض کن مثل اين مثلاً خمير می­گذاشتند رويش مثلاً يک مقدار فرض کنيم به اين­که جری می­گذاشتند همان مارماهی رويش مثلاً يک مقدار باز يک لايه مثلاً فرض کنيد خمير می­گذاشتند مثل همين پيتزا روی او مثلاً يک مقدار گوجه و مثلاً فرض کنيد اين، گوجه هم که آن وقت نبود يک چيزی شبيه آن، مثلاً بادنجان می­گذاشتند، امام می­فرمايد چون جری خودش حرام است آن لايه­ای که زيرش است چون آب جری بهش می­رسد آن حرام است، آنی که بالايش است که آب آن روی جری می­آيد آن پاک است، يؤکل ماکان فوق الجری و يرمی ماسال عليه، سال يعنی آب جری رويش آمده،

س: در صفحه چاپ جديد دارالحديث می­گويد اين و قد قال را ندارد

ج: می­گويم

س: می­گويد تمام نسخی که ما داشتيم و قد سئل عن الجری است

ج: می­گويم بايد اين طور باشد و قد قال

س: وسائل هم اين است

ج: گفتم معنی ندارد خيلی عجيب و غريب است

س: و فی المطبوع گفته

ج: عرض کردم اين مشکلش بله، نسخه مطبوعش، علی ای حال چون ما روی متن،

س: سند هم اين را چاپ کردند محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد عن احمد ابن

ج: اين درست است بعد ننوشته زيرش

س: که اشکالی باشد؟

ج: اين درست است اين همينی است که من دارم می­گويم درست است

س: بله ايشان می­گويد که در بعضی از نسخ به جای محمد ابن احمد و همچنين در مطبوع ببخشيد در يک نسخه و در مطبوع احمد ابن محمد و هو صح

س: اين هم نظر محققش اين بوده

ج: نه اين­که ايشان رو پانزده نسخه تحقيق کرده، اين­که می­گويد فی نسخة يعنی چهارده نسخه ديگر محمد ابن احمد داشته، عبارتش مراد اين است

س: البته عجيبش اين است که آنها را آن ور گفته، هکذا فی يک دو سه چهار شش، هفت­تا نسخه است گفته هکذا فی فلان هفت­تا نسخه بعد گفته و فی ب ح احمد ابن محمد

س: حالا چون چهارده­تا پانزده­تا نسخه يک کتاب نبوده

س: بله

س: پانزده­تا نسخه برای کل کتاب که دو سه قسمتش چندتا

س: اين­جا پانزده­تا را هم، اين­جا اتفاقاً هشت­تا، نه­تا بوده

س: ده­تا نسخه را می­گويد اين

ج: ديگر حالا شماره­اش، معلوم می­شود در اکثر نسخ محمد ابن احمد بوده

س: جز يک نسخه

ج: در يک نسخه، خب اين­جا سؤال اولش مال همين سفود و جری است قال و سئل باز اين­جا قال دارد آن ندارد باز؟ اين قال هم باز به عمار بايد بخورد

س: اصلاً اين­جا اين جوری چاپ شده و قد سئل عن الجری يکون فی السفود مع السمک

ج: بله می­دانم می­دانم، قال هم دارد قال و سئل عن الطحال

س: خواسته تفسير قياسی بکند که بشود جدا جدا بکند

س: قال دارد

ج: قال و سئل عن الطحال

س: اين­جا دارد قال نسخه بدل هم دارد

ج: همين، اين قال دوم مسلم عمار است اين مشکل کار اين است که قال­ها را به عمار بزنيم يا به امام صادق بزنيم وقتی نسخه را ديديديم، کتاب را ديديم دقت کرديد، عن الطحال فی سفود مع اللحم و تحته خبز به اصطلاح و هو الجوزاب، جوزاب هم در همين کتاب­های طب قديم جزو، شبيه همين پيتزاهای امروز است، يعنی به اصطلاح می­آمدند يک مثل فرض کنيد مثلاً خمير می­گذاشتند روش مثلاً برنج و اين­جا می­ريختند، شبيه همين کوبه­های که ما داريم، شبيه کوبه، أ يؤکل ماتحته نعم يؤکل اللحم و الجوزاب و يرمی بالطحال،

س: بعد هم عرب­ها دارند ما نداريم اصلاً در فارس­ها کوبه نيست

ج: بله همينی که متعارف الآن شده شبيه آن است اين نيست شبيه آن است، و يرمی بالطحال، لان الطحال فی حجاب آن وقت اين­جا سؤالش از اين بوده، از اين کلمه فی حجاب، يعنی وجود طحال کافی است برای اين­که نجس بکند؟ می­گويد نه، طحال خودش يک پرده­ای دارد، حجاب يعنی پرده، يک پرده­ای دارد که آن خون داخل نمی­آيد بيرون، اگر شکافته شده باشد يا سراخ باشد می­آيد بيرون آن وقت نمی­شود خورد، اما اگر نباشد نه، فان الطحال مصخوباً او مشقوقاً فلا تأکل ممايصل عليه الطحال، اين سؤال و جواب، دوتا سؤال و جواب ببينيد اين مطلب را در کتاب کافی نقل کرده به همين ترتيب مرحوم شيخ طوسی در تهذيب در قرن پنجم، تصريح می­کند محمد ابن احمد ابن يحيي اسم ايشان را آورده تهذيب جلد به اصطلاح هشتم، جلد نهم صفحه هشتاد، آخرين اواخر کتاب همان سند در اين­جا سه چهارتا سؤال ديگر را هم آورده اينی که به درد ما می­خورد اين بود، آيا واقعاً کتاب عمار همينی است که شيخ آورده الآن، اين­جا سئلت، اين­جا دارد قال سئلته عن الربيثا که همين اصطلاحاً چه بهش می­گويند؟ ملخ دريايي چه بهش می­گويند؟ می­گو، همين می­گو را به اصطلاح بنابر اين­که مي­گو باشد قال لاتأکلها، فانا لانعرفها فی السمک يا عمار و عن الجراد يشوی و هو حی، يشوی يعنی به اصطلاح

س: پخته بشود

ج: پختن نه،

س: کباب می­شود

ج: کباب می­شود و هو حی قال نعم لابأس به، يعنی احتياج به مرگ ندارد، باز در اين­جا دارد و سئلت عن الجراد و عن السمک يشوی و هو حی قال نعم لابأس به، و عن الشقراق قال کره قتله لحال الحيّات، شقراق يک نوع باز است به اصطلاح، باز شکاری و اينها، کره قتله مکروه است اين کراهت احتمالاً حرمت باشد، به خاطر حال حيّات قال اين قال مال عمار است يا مال امام صادق اين مشکل است از اين­جايش احتمالاً مدرج است،

س: اين از نسخه تهذيب است

ج: تهذيب،

س: بعدش را بخوانيد

ج: قال و کان النبی صلی الله عليه و آله و سلم يؤمن يمشی فاذا شقراق قد انقز انقز بالش را پرواز کرد، فاستخرج من خفه حية، دقت کرديد، فاستخرج من خفه يعنی خف رسول­الله يعنی خف حضرت مثل موزه به اصطلاح يک چکمه­ای به اصطلاح ساق ندارد خف حضرت آنجا بود اين شقراق يکدانه مار از توش در آورد يعنی قبل از اين­که پيغمبر آن را بپوشند اين مار را در آورد بله، فاستخرج من خفه حية، اين تعبير به امام نمی­خورد، دقت کرديد يعنی چون پيغمبر آمد مار را در آورد پس نکشيمش،

س: نه پيغمبر در نياورده

ج: نه پيغمبر اين کار را برای پيغمبر کرد،

س: شقراق

ج: پس ما نکشيمش کره قتل، اين خيلی يعنی استظهار همان

س: متن مشهور شبيه اين زياد داريم

ج: خب همين مشکل دارد ديگر تمام مشکل، برای چه دارم می­خوانم يعنی اگر اين متن باشد قال و کان النبی اين قال يعنی عمار، چندتا قال خوانديم که گفتيم مراد عمار است يا قال يعنی قال الصادق عليه السلام خيلی بعيد است اين را به امام صادق نسبت بدهيم، اين می­خواهد استظهار کند چون اين کار خوب را کرد، چون امام فرمود لحال الحيات اين حال الحيات دارد شرح می­دهد چون مار را از خف رسول­الله در آورد پس نکشيمش، بهتر اين است که کشته نشود کره قتله، چون کمک کرد خب اين چه استظهار عجيب و غريبی است يعنی البته اين در ميان اهل سنت هست متأسفانه مخصوصاً در کوفه، در کوفه اين حضرات قياسی­ها اين­که استحسان و اين­ها داشتند انصافاً اين جور استدلال­ها دارند، چون از خف پيغمبر، کفش پيغمبر مار در آورد پس بنابراين يکره قتله، برای احترام مثلاً آن ماری که از کفش پيغمبر در آورد، که هيچ ملازمتی هم ندارد، هيچ ربطی هم ندارد،

33: 11

س: حال الحيات را نه، حال الحيات را شايد خود امام می­گويد نمونه­ برايش آورد که يک موقعی

ج: احتمال است اما ظاهرش استدلال است، ظاهرش اين است که قال کره قتله لحال الحيات

س:

50: 11

ج: خب شايد حال الحيات مراد اين است که اين می­آيد مارها که در باغ و خانه­هاست می­خورد، اين

س: آفت باشد

ج: نه، يعنی چون آفت، حالا اين مثال پيغمبر و کفش پيغمبر نمی­خواست بزند ديگر

س: يک نمونه آورده ديگر می­خواهد بگويد

ج: از اين می­خواهد در بياورد آن کراهت را و انصافاً هم خب بله و باز

س: مرحوم مجلسی در بحار همين سه­تا احتمال داده يکی اين­که آن حيات را می­گيرد پس منفعت دارد دوم اين­که محترم است چون از پيامبر کفش پيامبر

س: ضرر کرده

س: و سومش هم که ايشان می­گويد،

س: دفع ضرر کرده

س: نه اصلاً به خاطر اين­که اين مار می­خورد توش سميت مارها رفته، ايشان می­گويد بنابر اول اظهر،

ج: بله اول اظهر

س: منفعت

ج: بيشتر لحال الحيات اگر ما باشيم آن است اين فهم جناب آقای به اصطلاح عمار ساباطی است و عن الذی ينزب عنه الماء ببينيد عن الذی باز قال ندارد اصلاً، دقت کنيد

س: آخر عمار هم مستقيماً از نبی، آن­جايش هم هست ديگر

ج: بله خب شايد معروف بوده

س: عمار مستقيماً بخواهد از نبی،

ج: نه معروف بوده، سنت است اخذ به شواهد کتاب و سنت حالا دقت کنيد، و عن الذی ينزب عنه الماء من سمک البحر نه قال دارد نه قلت له دارد

س: لازم نيست عطف کرده به عن الشقراق ديگر

ج: می­دانم می­خواهم اين متن مقابل ما باشد غرض نمی­دانيم اين مسلم است و عن الذی يعنی سؤال کرده از امام ديگر، آن قال اول مال خودش احتمال داديم گرفته باشد اينی که من عرض کردم اگر اين تقطيع فهرستی را انجام بدهيم خيلی حال روايات روشن می­شود

س: مشکلی که هست اين است که ايشان اين روايت را مرحوم شيخ طوسی در همين تهذيب در همين جلد 9 صفحه 21 هم آورده

ج: يک کمی هم فرق می­کند با اين،

س: اين جوری است که و بالاسناد المتقدم عن عمار ابن موسی عن ابی عبدالله عليه السلام انه سئل عن الشقراق فقال کره قتله بحال الحيات قال و کان النبی صلی الله عليه و آله و سلم،

ج: اين­جا قال را خيال می­کرده امام صادق وقتی جدا کرد خيال می­کنی امام صادق حالا همه را باهم نگاه کرديم ظاهرش که خود عمار قال، اين بحثی را که من عرض کردم در متن به خاطر، اين تقطيعی فهرستی کار بدی نيست اين ربطی هم، فرض کنيد شما همين طور که عرض کردم از قسمت سوم نهج البلاغه پنج­تا حکمت است، از يک آقايي دوتايش را بياورد نمی­توانيم بگوييم اين آقا تقطيع کرده ارجاع بدهيم، اينها نه سؤالات، اما اين تقطيع فهرستی يک مشکلی ما ديگری داريم و آن متون اوليه را اگر بتوانيم پيدا کنيم خيلی برای ما تأثيرگذار است آيا اين کار می­تواند متون اوليه را پيدا کرند؟ احتمالش هست خيلی، و عن الذی ينزب عنه الماء قال لاتأکل و عن الخطاف قال لابأس به هو مما يحل اکله لانه، لکن کره لانه استجار بک و وافی منزلک، منزلَک و کل طير يستجير بک فاجره، اين کل طير يستجر بک احتمال دارد مدرج باشد قبلش احتمالاً کلام امام است و عن الشاة تذبح فيموت ولدها فی بطنها اين عبارتش يک کم مبهم است فعلاً نمی­خواهم بخوانم فان ما بله، سئل عن الطحال اين­جا دارد سئل الطحال أ يحل اکله؟ اين سؤال اول، از اين­جا در کافی تقريباً آمده از اين­جا نه، ببينيد نزديک نصف صفحه را ما نقل کرديم قطعاً در کتاب محمد ابن احمد همين ترتيب بوده حالا در کتاب عمار چه بوده نمی­دانيم، ايشان دارد که سئل عن الطحال يحل اکله قال لاتأکله فهو دم، در روايت ديگر قلت فان کانت الطحال اين­جا قلت دارد، قال و قد سئل عن الطحال، قال و قد سئل عن الطحال فی سفود در نسخه کافی اين طور بود، قال و سئل عن الطحال اين­جا در نسخه تهذيب دارد، قال فان قلت، فان کانت الطحال فی سفود، آن­جا داشت سئل اين­جا دارد خودم گفتم، اگر سئل باشد معلوم می­شود از کتاب ديگری نقل کرده، از جای ديگری نقل کرده، قلت باشد خودش طرح کرده به حضرت، مع لحم و تحته خبز و هو جوزاء أ يؤکل قال نعم يؤکل اللحم و الجوزاء و يرمی بالطحال لان الطحال فی حجاب لايسر منه، فان کانت الطحال مشقوقاً او مصخوباً فلا تأکل مما اين عين عبارت کلينی بود باز دارد و عن الجری يکون فی السفود مع السمک قال يؤکل ماکان فوق الجری و يرمی بما سال عليه الجری آنجا هم همين طور بود بما سال عليه ليکن من عرض کردم نمی­توانيم الآن نسخه عمار را تشخيص بدهيم اين­ دوتا سؤال در کتاب کافی جا به جا آمده مصدر هم يکی است يعنی سؤال دوم اول آمده، سؤال اول دوم آمده، هم مصدر کلينی هم مصدر مرحوم شيخ طوسی يک کتاب است اين يکی از جاهايي است البته اين خيلی حالا اختلاف نيست تقديم و تأخير است اما گاه­گاهی ما مقارنه کرديم عجيب اختلاف است، يعنی کلينی از همين کتاب نقل می­کند، صدوق هم از همين کتاب نقل می­کند شيخ طوسی هم از همين کتاب ليکن بين­شان اختلاف است، الآن اين­جا معلوم شد يعنی آقای بروجردی سعی کرده اين را تقطيع بگيرد، دقت کرديد،

س: عبارت شيخ صدوق هم هست

ج: الآن هست می­خوانم، دقت کرديد اين دوتا عبارت و مصدر هردوشان کتاب خيلی عجيب است حالا تقديم و تأخير خيلی مشکل نيست اما به هر حال اين را نمی­توانيم بگوييم به اصطلاح مرحوم آقای بروجردی بگويد تقطيع کرده، سؤالات متعدد است کتاب واحد است در کتاب صدوق دارد قال الصادق عليه­السلام اذا کان اللحم مع الطحال فی سفود اکل اللحم اذا کان فوق الطحال فان کان اسفل من الطحال لم يؤکل و يؤکل جوزابه، خب اين اذا کان فوق الطحال اکل اللحم اذا کان ان مطلقاً می­گويد يؤکل فوقش باشد يا تحتش، اگر نسخه اين جور باشد که مرحوم صدوق نقل، ايشان نسبت نمی­دهد به کتابی، فقط گفته قال

س: عبارت خودش را

ج: ظاهراً خودش دستکاری کرده و درست هم نيست اين، اکل اللحم اذا کان فوق، چون امام می­فرمايد لان الطحال فی حجاب، اگر در حجاب باشد فوق و تحت ندارد ديگر، پاک است ديگر نه بالايش آب طحال رسيده نه پايينش و لاينزل معه شئ الا ان يسقب فان سقب سالم و لم يؤکل ماتحته من الجوزاب، خيلی عجيب است به نظرم می­خورد که نقل به معنی است،

س: نه ديگر نقل خودش است، عبارت خودش است

س: آقای غفاری اين­جا فرمودند، که اين­جا يک حاشيه خوبی دارد در راستای فرمايش حضرت عالی، گفتند که ان هذا الکلام و ان کان يشبه خبراً بلفظه، ليکن دعب المصنف رحمه الله فی هذا الکتاب خاصه انه نقل فتواها المأخوذ من الاخبار بلفظ يشبهه لفظ الخبر و لهذا لم نرقب امثاله اين اصلاً شماره روايت نگذاشتند برايش،

ج: اما قال الصادق دارد

س: اما ايشان نگذاشته، يعنی قبلی که ربب ابن مسکان عن عبدالرحيم را گذاشتند بعد اين شماره را نگذاشتند

ج: حالا من اعتقاد داشتم حتی فتاوايش را هم معين می­کردند، چون همين فتاوايش را هم نقل بکنند ارزش دارد به خاطر اين­که از نصوص گرفته، به هر حال اين ما آنی که الآن تا حالا به صدوق داشتيم،

س: مقنعش اين جوری

ج: مقنعش هم همين است و اذا کان اللحم مع الطحال

س: منظور اين­که قال الصادق و اين جور چيزها هم ندارد،

ج: ندارد نه،

س: فتوی

ج: احتمالی که من می­دهم اين قال الصادق اشتباه است

س: بله

ج: روشن شد

س: بله

ج: اين آثار تحقيق متن است، اين زحماتی که ما کشيديم شصت و خرده­ای جلسه، ديگر الآن برای شما هی دارد يواش يواش،

س: در فقيه قال الصادق گفته ولی در مقنع در واقع فتوا گونه گفته

ج: همان درست است

س: درست است

ج: آقای چيز هم قال الصادق آورده شماره نگذاشته اين هم مشکل است،

س: روايت نقل قول هم ايشان نگذاشته اين­جا

ج: بله ايشان بايد علامت نقل بگذارد برايش که اين، به ذهن من می­آيد فتوای صدوق است دقت کردی، قال الصادق را اشتباه نوشته،

س: ولی آن عبارتی که آقا سيدالرضا خواند برای تهذيب در يک جای ديگر چرا شيخ طوسی خلاف اين برداشت کرده و قول صادق زده، صريح اين­­که شما خوانديد

ج: نه آن يک جای ديگر در جلد4

س: نه همين­که جلدی

س: هشت

س: جلد دوم بله بله حاج آقا صفحه هشتاد را خواندند، صفحه بيست و يک را عرض کنم

س: يکبار ديگر بخوانيد جلد نه را، يک جای ديگر شيخ طوسی خلاف اين برداشت کرده صريح به امام زده، خب بعيده که شيخ طوسی،

س: آنجا عبارت اين جوری بود

ج: نه آن روايت از کتاب بود بخوانيد شما

س: می­خوانم عرض می­کنم، چون من رفتم صفحه هشتاد و يک، روايت هشتاد و چهار است صفحه بيست و يک است، اين­که حاج آقا خواندند صفحه هشتاد و يک است،

س: بله درست است

ج: از اولش بخوان با سند کامل

س: بله، و بالاسناد المتقدم عن عمار ابن موسی عن ابی عبدالله عليه­السلام انه سئل عن شقراق فقال کره قتله بحال الحيات قال و کان النبی صلی الله عليه و آله و سلم يوم يمشی فاذا شقراق قد انقض فاستخرج من خفيه حية، يک خرده هم کلماتش اين­جا متفاوت است

ج: خفين دارد همين خفين

س: اين هم بحال الحيات است آنجا لحال الحيات است

ج: و عن الذی ينزع عنه الماء ديگر ندارد

س: هيچی ندارد قبل و بعد را ندارد

ج: همين يک تکه­اش را آورده، همين يک تکه­اش مثلاً در استبصار بهذا الاسناد از اولش لانعرفها فی السمک يا عمار همين مقدار آورده اينها را آقای بروجردی خيال کردند تقطيع است اتصالش دادند در يک، اينها تقطيع نيست سؤالات است حالا طرح ما چه بود؟ مثلاً همين شماره سی و هفت که ايشان زده اين باز مثلاً بياورد عن صدقه عن عمار عن ابی عبدالله يک يک کوچک توش بزند سئلته عن الجراد يشوی و هو حی شماره دو اينها را در خود آن متن شماره گذاری کند که ما الآن مثلاً می­گوييم آقا اين شماره دو فلان­جا آمده اين شماره يک فلان جا يعنی برای حل تقطيع فهرستی شماره گذاری کنند، آن برای تقطيع روايي است که شماره نمی­خواهد مثل روايت عمر ابن حنظله اگر روايت واحده بود تقطيع کرده ديگر شماره نمی­خواهد اما اگر کتاب است شماره می­خواهد، اما شماره باز با شماره خود کتاب اشتباه نشود، خود حديث طرح بنده دقت فرموديد پس يک شماره عام در حاشيه باشد، يک شماره در مال اين باب باشد يک شماره هم داخل حديث باشد اين در تقطيع فهرستی،

س: اين­جا اختلاف اجتهادی پيش می­آيد که اين راوی اين می­گويد آقا مال مثلاً فرض کن سخن امام است آن می­گويد نه، سخن امام نيست،

ج: خب اين­ها را جدا می­گذاريم از هم جدا می­کنيم، مدرج را جدا اما ببينيد مثلاً قال سئلته عن ربيصاء اينجا می­گويد قال لاتأکلها فانا لانعرفها فی السمک، دو يک شماره کوچک که اين متن را متن خود کتاب عمار را شماره گذاری بکند، و عن الجراد يشوی و هو حي قال نعم لابأس، شماره سه،

س: شماره ورقه­ای بگذاريم چطور است؟ مثل همين کاری که

ج: نه ديگر لطيف نيست نه، سه و عن السمک يشوی و هو حی قال نعم لابأس، چهار و عن الشقراق قال قد

49: 23

بله، پنج و عن الذی ينزب عنه الماء من سمک البحر، شش و عن، دقت کرديد يعنی اين کتاب نوادر الحکمه را جلو خودمان گذاشتيم داريم کتاب را استخراج می­کنيم و بعد می­گوييم آقا اين شماره با آن سند ديگر آمده، اين شماره با آنجا آمده، اين شماره را دوتايش را، دقت کرديد چه می­خواهيم بگوييم ديگر نگوييم قطعة من الحديث قطعه نيست ملتفت شديد نکته فنی اين تقطيع فهرستی را چون تا حالا شماها به ذهن­تان نبوده که تقطيع فهرستی را جدا بکنيم از، گفتم يک نکته راجع به تقطيع آن شب اول که اجمالش را عرض کردم اين تقطيع فهرستی را از تقطيع روايي جدا بکنيم، مثلاً

س: فهرستی اصلاً تقطيع است؟

ج: بله ديگر يک تکه­اش را آورده،

س: نه خب روايت را

ج: يعنی يک صفحه

س: گزيده و منتخب است

ج: نه منتخب هم نيست، نه ايشان از اين­ کتاب پنج­تا حديث آورده، دوتايش را کافی آورده، يکش را صدوق آورده اين طوری، مثل اين می­ماند که شما الآن از قسمت سوم نهج البلاغه پنج­تا از کلمات قصار بياوريد، يک آقای ديگر بيايد دوتايش را بياورد يا اين­که بگويد آقا اين پنج­تاست اين دوتاست پس اين قطعه، ما می­خواهم بگويم قطعه نيست خود مرحوم رضی جدا کرده اينها را شما هم بياييد اين را بگوييد بگوييد جدا بوده، آن آقا مثلاً اين در کتابش پشت سرهم بوده ده­تا سؤال و جواب بوده کلينی يکش را آورده، خود صدوق گاه گاهی خودی،

س: تقطيع نيست بلکه تجميع است يک جورهای يعنی آن سخن­های را که آنجا بوده من آوردمش

ج: کتاب را تقطيع کردم يعنی يک قطعه­ای را اين­جا آوردم آن آقا پنج شماره آورده من دو شماره آوردم آن وقت ما می­توانيم حال هر شماره را به تنهايي بررسی کنيم، يک اين شماره در کتاب نوادرالحکمه نسخه ديگر آمده، نسخه کلينی مثلاً آمده يا نه؟ دو اصلاً اين شماره در سؤال حلبی آمده يا نه؟ عين اين سؤال در حلبی، ملاحظه کرديد قطعه قطعه از اين روايت را، مثلاً ممکن است اين­که می­گويد سئل اشاره به اين باشد که ايشان از کتاب حلبی گرفته،

س: در آن کتاب حلبی، همه­اش اگر يک حديث مستقل باشد بازهم می­گوييد تقطيع؟

ج: بله، آن را می­گوييم نمی­گوييم تقطيع،

س: تقطيع فهرستی می­گوييد ديگر؟

ج: نه اين کتاب چيز را الآن، نه می­آييم بيان می­کنيم که اين تقطيع فهرستی چطور شده؟ بيان اين نکته اين کار اگر بشود خيلی راحت است، فقط مشکل اين است که اگر واقعاً کتاب نوادرالحکمه يا عمار اين، چون اين متن اگر مال آن کتاب باشد برای آشنايي ما با متن خيلی مؤثر است اصلاً متن کتاب را ديدم نه متن روايت، متن کتاب را ديديم الآن دو سه عبارتش را احتمال داديم که مدرج باشد اصلاً مال خود امام نباشد، با متن کتاب مشکل بله، مشکل چه شد؟ مشکل اين شد که در يک سند واحد در کتاب کافی اين دوتا سؤال جا به جا شدند ديگر اين شبهه می­آيد مثلاً کار ما برای شناخت متن يک مقدارش حدسی باشد يعنی يک مقدارش فعلاً همچون اطمينان کل، امشب مرادم می­خواستم اين مثال را بزنم، چون آن شب يک مثال ديگر از کتاب همين،

س: احتجاج نيست

ج: يک مقداری مشکل می­کند که بگوييم متن کتاب اين است اين متن بودن که آثار رو متن بخواهيم بار بکنيم در آن متنی که ديشب خوانديم از کتاب عمار راجع به طهارت آنها احتمال بود در آن­جا متن يکی باشد،

س: خب اين احتمال اگر جدی باشد ديگر به حجيتش هم ضربه می­زند ديگر؟

ج: نه ضربه

س: چرا ديگر؟ يعنی احتمال اين باشد که اين سخن مثلاً امام نباشد

ج: البته احتمالش اين است که واقعاً اين­که مثلاً مطالب در همان نسخه بوده اما در نسخه کلينی پيش و پس شده اختلاف نسخه است در حقيقت هردو از يک کتاب نقل کردند در نسخه کلينی پيش و پس شده، يا در آن نسخه شيخ،

س: سخن سخن عمار باشد

ج: نه آن بحث مدرجش است، بحث مدرجش ديگر است، نه ما يک دفعه می­خواهيم سياق کتاب را به دست بياوريم، دقت کرديد الآن حدود يک صفحه اين­جا هست می­توانيم بگوييم سياق کتاب اين جور بوده، مثلاً قال بود که مشکل داشت، در نسخه­های ديگر اين سياق کتاب، سياق کتاب را می­خواهيم به دست بياوريم، می­شود به دست آورد يا نه؟ مثلاً صدوق وقتی آورده اذا کان فوق الطحال خيلی عجيب است بعد خود صدوق دارد لان الطحال فی حجاب، خب شيخنا اگر طحال فی حجاب، بالا و پايين ندارد ديگر، شايد صدوق به ذهنش رسيده، فی حجاب نسبت به بالا، نسبت به پايين ديگر در حجاب خيلی عجيب است، اگر اين باشد اين قال الصادقش زيادی است پس اين کاری که آقای غفاری کرده قال الصادق را ثبت کرده شماره نزده اين خلاف ظاهر است بايد شماره را بزند، اما استظهار بکند قال الصادق زيادی است،

س: ديگر در بعض از نسخه­ها آن قسمتی که داريم ايراد می­کنيم بر مرحوم صدوق نيستش اصلاً بخوانم عبارت را از آنجا که داريم می­گوييم ايراد می­کنيم که اين فرقی ندارد فوق يا تحت اگر اين باشد، اين­جا اذا،

س: عبارت مقنعه،

س: بله مقنعه در مقنعه آنجا دارد که اکل اللحم اذا کان فوق، از طحال تا لان

ج: اذا کان اللحم مع الطحال فی سفود اکل اللحم

س: اللحم اذا کان فوق اين طحال از آن طحال را گذاشته در قوسين، تا آن لان، بعد آن طحال بعدی در واقع می­گويد در متن­ها هستش، اين جوری می­شود اکل اللحم اذا کان فوق الطحال فی حجاب

س: اين يک خط افتاده بود طحال تا طحال

س: و لا ينزب

س: می­خواهيد در استنساخ

ج: عجيب است که ايشان نقل نکرده کامل،

س: بعدش می­گويد و مابين القوسين ليس در نسخه ج مثلاً در بعض از نسخه­ها اين نيستش اصلاً اين، بفرماييد يعنی ديگر آن موقع اين اشکال­ها پيش نمی­آيد

ج: چرا ديگر شما ببينيد، اکل اللحم اذا کان فوق الطحال

س: فوق الطحال فی حجاب يعنی دوتا قيد می­زند فوق الطحال فی حجاب و لا ينزل منه الا اذا الا ان يسقط

ج: ينزل منه الشئ لان الطحال فی حجاب اذا کان فوق الطحال فی حجاب

س: فان سقب سال منه و لم يؤکل ماتحته من، حالا اين اشکال شما بازهم وارد است ديگر چون بازهم می­گويد لان الطحال فی حجاب، داشت می­گفت که اذا کان فوق الطحال في حجاب سؤال اين است که چرا دوتا قيد می­زنی هم فوق، هم فی حجاب

ج: بله خب خلاف

س: اشکال بازهم می­آيد

ج: بله به هر حال ظاهراً متن مشوه شده پيش ايشان بعد هم نوشته فان جعلت السمک يجوز اکلها

س: شما هم اين جوری هست؟

س: بله بله من خودم جای ديگری بخوانم

ج: بعد دارد فان جعلت السمک يجوز اکلها ببين واضح است اين عبارتی، فتاوای صدوق است اين اصلاً نبايد قال الصادق می­نوشت

س: بله

ج: آن قال الصادق اشتباه است

س: درست است

ج: مع جروی او غيرها مما لايجوز اکله فی السفود ببينيد کاملاً واضح است متن متن فتواست اکلت التی لها فلوس اذا کانت فی

س: آن يک روايت درش نيست

ج: نيست نه،

س: عبارتی که علامه از شيخ صدوق نقل کرده فرق دارد يک مقدار

ج: باز ببين

س: فرموده و قال الصدوق و ابوه مختلف جلد هشت

ج: احتمال دارد اصلاً نکته اين باشد شايد در کتاب پدر که رساله علی ابن بابويه باشد مشکل بوده

س: اين­جا روايت اين است و اذا کان اللحم مع الطحال فی سفود اکل اللحم اذا کان فوق الطحال ديگر حجاب ندارد

س: بله اين اصلاً کلاً فرق می­کند

ج: نه اين­جا شبيه فقيه است الآن

س: فاذا کان اسفل من الطحال لم يؤکل

ج: اين فقيه است الآن

س: و يؤکل جوزاب لان الطحال فی حجاب

س: بر خلاف مقنعه

ج: برخلاف مقنعه

س: برخلاف مقنعه اين نقل

ج: اين الآن که دارد نقل کرده با صدوق همين فقيه است،

س: نقل علامه با مقنعه نمی­سازد

ج: با فقيه، ليکن از اين­که گفته قال الصدوق آن شايد در نسخه­اش قال الصادق نبوده و الا روايت بود ديگر،

س: شايد هم آن قال الصدوق نيست قال الصدوق قال الصادق

س: خودش که نمی­گويد قال الصادق

ج: نه خودش که نمی­گويد قال خودش می­گويد قال ابوجعفر محمد ابن علی ابن الحسين مصنف هذا الکتاب اين عين عبارت فقيه است اين عبارتی که خواند،

س: ببخشيد به اشتباه به مقنعه آدرس داده محقق بايد به فقيه آدرس می­دادند

ج: نه چون فکر کرده مقنع فتواست در فقيه نوشته قال الصادق نسبت نداده به قال

س: لان الطحال فی حجاب و لاينزل الا ان يسقب

ج: فان سقب سال منه

س: و سال منه لم يؤکل ما تحته من

ج: البته اين­جا سقب دارد آنجا مشقوق هم دارد شکاف داده شده باشد يا سراخ يا شکاف؟

س: بله

ج: در آن نسخه روايت

س: به طريق اولی است

ج: اگر شکاف که ديگر بيشتر می­شد دقت، کاملاً واضح است که قال الصادق زيادی است خود علامه هم فتوا فهميده آن وقت اين استظهار مرحوم صدوق می­شود و انصافاً هم استظهار ايشان خوب نيست قابل قبول نيست پس بنابراين حالا ما يک متن را هم می­خواستيم بخوانيم راجع به اين قسمت، راجع به قسمتی که مربوط می­شود به تقطيع به اصطلاح فهرستی و اين نکته را در نظر می­گيريم الآن اين­ها را که جمع بکنيم باز قسمت­های ديگر سؤال جای ديگر هست که من نخواندم، غرضم اين است که اگر اين کار بشود آن متنی که مفصل­تر است شماره گذاری کنيم، بعد بگوييم شماره يکش آنجا آمده، آنجا هم آمده از همين مصدر يعنی از کتاب نوادرالحکمه يا از کس ديگر، ممکن است آن وقت اين سئل­ها روشن می­شود ممکن است همين سؤال و جواب از مثلاً حلبی آمده، باز ممکن است در نسخه حلبی اختلافی داشته باشد به متن،

س: رساله والد صدوق

ج: انکار، قصه گربه­

س: نسخه ناقص است، رساله والد آن نسخه ناقص است اگر کامل بود چاپ شده­اش را می­آوريم

ج: من دارم چاپش را نگاه نکردم،

س: آری، رساله بعيد است داشته باشد

ج: نمی­دانم نگاه نکرم مراجعه نکردم، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم،

س: رساله پدر صدوق به صدوق چاپ شده اخيراً

ج: نه رساله علی ابن، شرايع رساله الشرايع چاپ، نه احتمال دارد رساله­اش به پسرش غير از اين باشد آن خطاب به پسرش است احتمال، اين ظاهراً کتاب مستقلی است خطاب و اعلم اين­ها نيست آن به نظرم غير از اين باشد الآن در ذهنم نيست شايد ديدم مطلب را الآن حضور ذهن ندارم،

س: در فقه الرضا هم نبود که آورده باشند

ج: اين قسمت نه اجازه بدهيد، اين قسمت در فقه الرضا نيست اما توی يک فقه الرضا يک تکه­اش هست،

س: آن نهايه شيخ طوسی چه جور آورده اين­جا را آن باز خودش يک بحث ديگر است

ج: بله

س: نهايه هم هست عبارتش

ج: الآن فقه الرضا را هم می­خوانم، در فقه الرضا يعنی من که همين جور سريع امروز نگاه می­کردم يک تکه­اش هست حالا اين فقه الرضا را ببينم،

س: مرحوم فيض هم هيچی نگفته اصلاً دقت­های متنی متأسفانه در علمامان نبوده ديگر

ج: همين مشکل کار، تمام اين خون دل ما برای همين بود

س: من آن رساله شرايع را آوردم ولی چشمی نگاه می­کنم بله ظاهراً

س: چون ناقص بوده نسخه

س: چرا صيد و ذباييح دارد بگذاريد اين نزديک صفحه را نگاه کنم، گفته و لايؤکل الجبری و لا المارماهی

ج: آن داريم مستقلاً داريم

س: بله ولی در بعضی از روايات

س: اين­جا اين را چرا دارد آقا و اذا کان اللحم مع الطحال فی سفود اکل اللحم اذا کان فوق الطحال و اذا کان اسفل من الطحال لم يؤکل و يؤکل

س: از کدام کتاب می­خوانيد

س: همين رساله شرايع

س: رساله شرايع

س: پدر صدوق

س: بله

س: و يؤکل جوازبه

ج: جوازب نه، جوزاب

س: بله اين­جا هم نسخه بدل داشت جوزاب جوازب

س: اين احتمالاً جمعش است ديگر جوازب جمع جوزاب است

س: خود فقيه هم نسخه بدل داشت در خود فقيه، اين­جا حالا جوازب چاپ شده، و يؤکل جوازبه لان الطحال فی حجاب و لاينزل الا ان يسقط فان سقب و سال منه لم يؤکل ما تحته من الجوازب

ج: فان جعلت السمک يجوز

41: 36

ندارد ديگر

س: بله، فان جعلت سمکه

ج: يجوز

س: يجوز اکلها مع جري

س: ادامه­اش است يا جای ديگر است

س: بله ادامه­اش است مع جری او غيره ممالايجوز اکله فی سفود اکلت التی لها فلس اذا کان فی السفود فوق الجری و فوق الذی لايؤکل فان کانت السمکة اسفل من الجری لم تؤکل

ج: خيلی شبيه اين است البته ايشان از کتاب رساله استخراج نکرده چون آن وقت هنوز چاپ نشده بوده رساله ابن بابويه چاپ نشده بعدش اين را چون علامه به عنوان فتوی آورده لذا ايشان شايد اما مقنع هم به عنوان فتواست، مقنع هم به عنوان،

س: در فقه الرضا اين­جا اين جوری است،

ج: اين­جا نقل نکرده از فقه الرضا

س: بله در فقه الرضا همين بحثی که الآن در شرايع خوانديم اين جوری شروع شده

س: جوازب هم جمع نيست ظاهراً در لغت جوازب را لسان نقل کرده که تمام يصنع بسکر و عرض و لحم

ج: همين ديگر شبيه

س: جوازب خود جوازب جمع حالا اسمش

ج: جوازب نه جوزاب است فارسی است جوزاب

س: جوازبه

ج: ای،

س: بله، عجيب است که يعنی ولو

ج: جوزاب هست به نظرم در تحفه حکيم مؤمن هم ديدم من، در قضايای قديم مثل سمبوسه، سمبوسه را هم در تحفه حکيم هست همين لفظ سمبوسه يک چيزی شبيه کيک است مثلاً

س: ايشان جوزب است يا جوزاب؟

ج: جوزاب، من نگاه کردم شايد اين بد چاپ شده

س: جرزاب هم گفته شده به راء، جرزاب و فی القاموس بالراء بعد الجيم جرزاب و لعله غلط مطبعی، حالا اين چيزی که گفته خودش هم

ج: اين شبيه با مثل همين کوبه گوشت و اينها را می­گذارد روی برنجی درستش می­کند اين

س: کوبه حاج آقا يک چيزی مخلوطش می­کنند عين حالا يکبار ما سال هفتاد بود، اين ابوعلی نامی بود با ما مکالمه عربی می­گفت، بعد گفتيم کوبه چه است؟ گفت بايد يک روز بياييد خانه­مان و ايشان پختند مخصوصاً آوردند

ج: کوبه که اين چيزها زياد تبريزی­ها،

س: سمعی بصری­ها

ج: نه تبريزی­ها،

س: تبريزی­ها نمی­پزد

ج: چرا تبريزی­ها معروف است ديگر

س: کوفته برنج کوفته

ج: کوفته همان ديگر

س: کوفته­ای که ما می­گوييم

0: 39

ديگر است خب

س: نسخه نسخه بدل

ج: بله می­دانم بعد خود آنها حالا اين­که درست کرده کوچکش است اصلاً بعضشان بزرگ هم درست می­کنند شايد نشنيديد تا حالا، يک مرغ درست وسطش می­گذارد خيلی بزرگ است غذا دو سه نفر است

س: اين بايد بياييم حاج آقا

ج: ببينيم

س: روايت شما شهيد شد آقای

س: من عرض کردم که اين عبارت فقه الرضوی اين شکلی است و لايؤکل جری و لا المارماهی و لا الزمار اين­جا می­گويد می­گويد و ان وجدت سمکاً و لم تدر

33: 39

ج: نه اين بحث ديگری است

س: اين در شرايع بعد از اين بحث بود که من نخواندم

ج: اين جداگانه

س: و ان وجدت لحماً اين هم در شرايع بعد از اين بحث بود بعد ايشان می­گويد که و اذا جعلت سمکة مع جری فی السفود فان کانت السمکه فوقه فکلها و ان کانت تحته فلاتأکل بعد می­گويد و کل صيد

54: 39

باز به بحث ما ربطی نداری بعد ايشان می­گويد و اذا کان اللحم اين­جا نسخه بدل هم دارد، نسخه بدلش را هم ببينم بعد در نسخه بدل دارد و اذا کان اللحم در نسخه، و اذا کان نسخه بدل اين­که و کذالک اللحم مع الطحال فی سفود اکل اللحم و الجوزابه، بعد لان الطحال فی حجاب و لاينزل منه شئ الا

ج: ان يزقب

س: الا يزقب چاپ شده، ايشان در کروشه از بحار اضافه کردند الا ان يزقب، فان سقب و سال منه لم يؤکل ماتحته من الجوزابه و لا غيره و يؤکل ما فوقه اين عبارتی،

ج: حالا اين تحفه حکيم، اگر تحفه حکيم است جوزاب بياور، من به نظرم اصلاً جوازب نيست جوزاب است،

س: بله بله فقه الرضا فقط

ج: از فقه الرضا اين را از، احتمالاً مثلاً پدر و پسر از فقه الرضا گرفتند همان جمع کرده بين روايات، علی ای حال آقا اين يک مطلب بود که گفتيم تکميل بشود که انصافاً اين مسأله به اصطلاح تقطيع فهرستی کار لطيفی است و خيلی تأثيرگذار است به نظر من يعنی مدرج و غير مدرج و اينها مخصوصاً به نظر من در کتاب عمار اين خيلی تأثيرش چون احتمال می­دهم کتاب عمار يک جمعی مابين روايت و فتوای خودش است مثل فقيه و بعض جاهايش هم فتوايش است ليکن از روايات گرفته يعنی

س: تقطيع مضر و به اصطلاح مشکل­دار آن­جايي است که يک حديث واحد را

ج: چند قسمت کند تکه تکه کند

س: اين

35: 41

ج: اين مشکل درست می­کند مثل روايت عمرو ابن حنظله را سه قسمت بکنيم، روايت عمرو ابن حنظله را دو قسمت بکنيم البته آن هم چون برای تبويب بوده خيلی اما اين به هر حال قرينه می­شود يعنی يک نکته­ای درست می­کند، حالا درست است مرحوم کلينی تقطيعش کرده به خاطر تبويب اما صدوق اين تقطيع را قبول نکرده چون اصلاً آن صدر را قبول نداشته کلاً اصلاً زيربار آن صدر نرفته، به عکس آن کاری که کلينی کرده، اين هم راجع به اين قسمت، يک قسمت ديگری که باز در اين­جا ما داريم در اين بحث تقطيع، گاهی اوقات يک روايتی از امام می­آيد مثلاً فرض کن يک قطعه­ای است از يک حديث مشهور احتمالاً اين تقطيع به لحاظ ثبوت و عدم ثبوت باشد بعيد است به لحاظ مثلاً همين نکاتی که عرض کرديم، يک حديث معروفی است پيش اهل سنت عن ماء البحر قال هو الطهور مائه الحل ميتته که خيلی مشهور است ترمزی و ديگران هم دارد من هم، اسانيد فراوان دارد حالا ديگر واردی،

س: محقق نقل کرده

ج: بله

س: محقق حلی در معتبر هم همين روايت را آورده

ج: البته محقق تصريحی به اسم شخص نکرده سئل عن ماء البحر فقال اين سئل بايد مراد پيغمبر باشد اگر جامع الاحاديث داريد اين چاپ جديد جلد دويش که طهارت است اولش ابواب المياه است حديث اول از ابواب المياه آنجا از معتبر نقل می­کند بعد هم از دعائم نقل می­کند روينا عن جعفر ابن محمد، ايشان از دعائم نقل می­کند اين روينا را هم عرض کردم اين محقق کتاب که چاپ کرده همان مال نمی­دانم عاصف کذا ايشان ضبط می­کند با تشديد و عرض کرديم احتمال دارد سه جور خوانده بشود، رَوَينا، رُوِينا، روِّينا و اصحاب همه اصحاب هم اهل سنت بحث­های کردند اين حقير حالا چون بحث گذشت هم سابقاً چون ما در متن متعرض تعابيری که در اسناد هم می­شود متعرض می­شويم، به نظر من

س: تخفيف و تشديد فرقش چه است؟

ج: به نظر من، نظر خودم را می­گويم فکر نمی­کنم در کتاب­ها اين آمده حالا اين برداشت شخصی خودم است اگر اين کار می­شد کار خوبی بود، رَوَينا مصادف باشد کلمه حکَينا، يعنی ما ديديم مثلاً مثلی که من می­گويم رَوَينا عن الکلينی يعنی در کتاب کافی ديديم، نه بحث اسناد است نه اجازه است نه هيچی که مرادف با حکينا باشد حکايت کرده، رُوينا مرادف باشد به اين­که مراد اين است که با قواعد تحديث من اين را نقل کردم، مثلاً قرئت علی الشيخ، و انا اسمع يا قرء علی الشيخ، و انا اسمع يا سمعت هذا من الشيخ اين­جا رُويت بگوييم يا رُوينا

س: استعمال دارد اين؟

ج: بله چرا ندارد؟

س: رُوي، رُویَ

ج: رُويت نه رُوّيت

س: رُويت استعمال دارد چون که

37: 44

س: می­گويد من روايت کرده شدم نه رُوينا هم همين جور

س: می­شود من روايت کرده شدم،

س: نه اين­ را رُوينا

ج: اجازه بدهيد من عرض بکنم پس اگر خودش قواعد تحديث را در سماع حديث به کار برده رُويت بگويد اما اگر اضافه­ای بر به اصطلاح قواعد تحديث آن محدث هم اجازه به ايشان بدهد، آن­جا رُوِّينا بگويند

س: روِّيت با تشديد باشد

ج: با تشديد باشد يعنی اگر مجرد حکايت باشد رَويت باشد اگر با قواعد تحديث باشد فقط نقل کرده رُوِيت باشد،

س: اين را من گير دارم

ج: چرا؟

س: چون­که روی حاج آقا وقتی بخواهيم مجهولش کنيم مفعول روی شخص نيست، آن روايت آن حديث است،

س: اشکال ندارد

س: خب نمی­تواند ديگر نائب فاعل اين­جا روينا من شدم

ج: چرا ديگر؟

س: شخص شدم نائب فاعل

ج: نه ببينيد می­گويد رَويت عن، مثلاً رَويت مثلاً ان من مات و لم يعرف، رَويت ان من، بعد می­گويد رُويت ان من، يا نه به اين معنی رَوی رَوی به اصطلاح رواه لی، البته به معنی اين­که گاهی می­شود در حذف بشود، رَوی فلان ان من مات، آن وقت اين­جا

س: کتاب­های سنی

س: نه لامش اگر لام تقويت باشد چرا، لام تقويت بر سر مفعول می­آيد

س: همين شکل در کتاب­های سنی الی ماشاءالله ضبط کردند

س:

0: 46

بفرماييد ديگر چون وجهش ببينيد آيا رَوی با ضوابط می­سازد؟ من سؤالم همين است

ج: يعنی به اصطلاح می­خواهيد بگوييد دو مفعوله نيست مثل اعطی نيست که دو مفعول داشته باشد، نه دو مفعوله به اصطلاح باب علمت، آن دو مفعولش با اين فرق می­کند اين دو مفعوله مثل باب اعطی، اعطی زيداً درهماً

س: می­گويم باب

18: 46

تضمين می­شود

ج: بله مگر همين باشد از باب اشراق و تضمين باشد آن وقت اگر رُوّيت گفت آن وقت ما الآن در کتاب ايضاح که مال همين قاضی نعمان است شواهد نشان می­دهد که ايشان مقيد به قواعد تحديث نيست، می­گويد مما رأيت و رويت همين طوری رأيت هم می­گويد، بعد مثلاً ايشان از کتابی، کتابی فی کتب الجعفريه مما رأيت و رويت فی کتب الجعفر با اين­که کتاب جعفريات معاصر ايشان است در مصر هم هست هيچ جا نمی­گويد حدثنی محمد ابن محمد ابن اشعث صاحب کتاب اشعثيات هيچ ايشان آثار تحديث درش نيست در کتاب، لذا من فکر می­کنم قاعدتاً بايد اين­جا رَويت بخوانيم رَوينا بايد رَوينا روی اين قاعده­ای که من گفتم اگر درست باشد اما شيخ صدوق هم ملتزم به قواعد تحديث حالا ضعيف يا قوی­اش بحث ديگری است و هم بعد اجازه نقل می­گيرد لذا در مشيخه صدوق رُويت بخوانيم، مثلاً صدوق در همان خبری که مال ميثمی است که در باب تعارض است و منحصر به فرد هم هست می­گويد قرأت هذا الخبر من کتاب الرحمه لسعد ابن عبدالله علی شيخنا ابن الوليد و کان سيئ الرأی فی الراوی محمد ابن الحسن راوی هذا الحديث محمد ابن عبدالله ميثمی کان سیئ الرأی فی راوی هذا الخبر، الا انی قرأت عليه من کتاب الرحمه لسعد ابن عبدالله و لم ينکرها يعنی کانما اين را اجازه تلقی کرده، يعنی به عبارت اخری مجرد قرائت را کافی نمی­دانسته بعد از قرائت هم به او اجازه بدهد چون اين را کاملاً واضح است بعضی­ها در باب تحمل حديث مجرد قرائت کافی می­دانستند نه هم قرائت باشد هم اجازه باشد، با اين­که هر کدام يک طريق است از طريق تحمل حديث هستند پس بنابراين عبارتی الآن که در کتاب دعائم چاپ کرده، همين نسخه­ای است نسخه من است ديگر عرض کردم تکثير کردند، افست کردند در ايران از نجف خريده بودند ايشان محقق کتاب رُوينا نوشته ايشان هم جامع الاحاديث چون بعدها به خود دعائم، اوائل دعائم را نداشتند به مستدرک مراجعه می­کردند، در اين چاپ اخير جامع الاحاديث به خود کتاب مراجعه کردند، در کتاب رُوينا هست، در خود کتاب ضبط رُوينا

س: اين­که مشکل هستند من دارم نگاه می­کنم همه­شان رُوِّينا

ج: بله و اين عرض کردم اگر ما باشيم طبق قواعد بايد فرق بگذاريم اما اين نيست اين مطلبی که من می­گويم من عرض کردم الآن، به ذهن من اين طور آمده اما غالباً رُوينا می­خوانند گاهی هم رُويت روينا اما غالباً رُوينا شايد هم نکته­اش همين بوده که ما، به نظر من سه مرحله است نبايد با همديگر خلط بشود، حالا بفرماييد، در اين­جا دارد که عن الصادق عليه­السلام هو طهور مائه الحل ميته از آن ور هم فتوای اصحاب اين است که ميته­اش حلال نيست فتوای اصحاب است ماهی که در آب مرده،

س:

30: 49

ج: بله، بله عرض کردم من الآن در ذهنم که يادم می­آيد مراجعه می­کردم در کتاب سنن ترمزی يادم می­آيد الآن اين لحظه که در ذهنم هست، اما مصادر ديگر هم دارد خيلی روايت معروفی است، هو الطهور مائه الحل ميتته

س: ماهی را ميته اراده نکردند از يعنی اگر ماهی را بگيری بيرون کنی؟

ج: نه يعنی اين، حالا يک احتمال اين است که بگوييم ميته يعنی نمی­خواهد سرش را ببری، يعنی همين که از آب زنده در بياوری کافی است، چون ما عرض کرديم در زکيت هم الا ما زکيت هم احتمال داديم برای اولين بار که مراد از زکيت هم يعنی سر بريدن، اصلاً تزکيه نه اين تزکيه­ مصطلح ما، سر بريدن خودش تزکيه بود، يعنی خون می­آمد بيرون، آن وقت ميته يعنی اين­که سر بريده نشود،

س: نشود، دعائم نقلش کرده

ج: همي دعائم عرض کردم ديگر دعائم از امام صادق نقل می­کند مشکل اين است دعائم اين را از امام صادق نقل می­کند

س: تازه از رسول­الله است؟

ج: که آقا؟

س: دعائم

س: امام صادق از رسول­الله

ج: رُوينا عن ابی عبدالله عن ابيه عن آبائه عن رسول­الله

س: عن ابيه عن جعفر ابن محمد

ج: بله، از

س: آيا معتبر تصريح نکرده؟

ج: معتبر تصريح نکرده، و قد روی عنه عليه السلام عنه دارد که

س: خلافاً و روی عن النبی

س: قبل از معتبر در مهذب قاضی هست قاضی ابن براج و قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم،

ج: همه به رسول­الله است

س: و قد سئل عن البحر هو الطهور مائه الحل ميته

ج: البته اين طهور مائه چون به عمر نسبت داده شد که به آب بحر وضوء نگيرند تيمم بکنند، شش ماه هم بود تيمم بکنند،

س: در سرائر هم هست

س: آب دريا؟

ج: آب دريا،

س: و لذا ما در روايات متعدد داريم سؤال کردند از آب دريا روايت

ج: حالا ببينيد در همين حديثی که در کتاب

س: چاپ شده دارد و قوله عليه السلام

ج: ليکن صلی الله عليه و آله بايد باشد

س: ايشان که چاپ شده در هردوش دارد يقول عليه السلام

ج: عليه السلام ثابت نيست نه آن وقت در کتاب چيز نگاه بکنيد در کتاب

س: اهل سنت

ج: در کتاب جامع، زياد دارند در کتاب جامع الاحاديث نگاه کنيد قبل از اين حديث الطهور مائه، قبلش دارد عن ماء البحر أ طهور هو؟ قال نعم، آيا احتمال دارد که امام تقطيع کردند الحل ميتته را انداختند می­خواهند بگويند ثابت نيست، چون مشهورش اين بود الطهور مائه الحل ميتته، اين هم يک نحو تقطيعی که دلالت بر عدم ثبوت اين روايت بشود، اگر و ما اصلاً يک بابی داريم و در همين­جا هم هست، ديگر من حالا خواندن ندارم، تافی سؤال شده، عن السمک التافی تافی يعنی ماهی که مرده رو آب آمده، اين را تافی بهش می­گويند و عجيب اين است که در دعائم نوشته تافی حرام است من نمی­فهمم چطور نقل کرده الحل ميتته،

س: در موطأ اين حديث را دوبار آورده هردو بار هم با همين لحن است، تعبير است هو الطهور مائه الحل ميتته يکبار برای طهارت ماء بحر آورده، يکبار برای حل ميته شايد،

ج: بله درست، اين شايد اين تقطيع از امام اشاره به اين باشد أ طهور هو؟ قال نعم، يعنی الطهور مائه ثابت است الحل ميته ثابت نيست، می­توانيم اين تقطيع بگيريم تقطيع به اين معنی،

س: بعد آن­که دعائم دارد صريحاً اين را دارد الحل ميتته

ج: الحل ميتته، آن وقت تافی را هم دارد باز دعائم، حالا ببين کلمه تافی را باز دعائم دارد که تافی لايجوز تافی با ميته يکی است خب، مگر اين­که بگوييم ايشان يعنی اين فرقش اين است يک دفعه می­گوييم الحل ميتته را تأويل می­کنيم، يک دفعه می­گويي ثابت نيست اين تقطيع می­خواهد بگويد ثابت نيست، آنی که ثابت الطهور مائه، الحل ميتته ثابت نيست، اما می­شود بگوييم نه الحل ميتته هم ثابت است، مراد سر بريدن نمی­خواهد همين­که از آب در آورديد مرد مات بنفسه در خارج اين آب حلال اين است اين توجيه در روايت نيامده، چون ما عرض کرديم روايت اهل بيت ناظر به سنن رسول­الله است هم معنی می­کند هم به اصطلاح، اصل ثابت است يا نه؟ ثانياً معنی می­کند، ثالثاً حدودش را می­گويد اگر اين معنی بود معنی می­کرد الحل ميتته يعنی احتياج به سر بريدن ندارد، همين­که بيرون ماء مات کافی است، اما از اين­که در روايات

س: تعبيری دارد لانه مات فيما فيه حياته

ج: آن در روايت ديگری است،

س: خب از اين می­شود در آورد که هست هرچه که در چيز بميرد، حلال نيست

ج: می­دانم، می­دانم آن داريم البته در خصوص ميته­اش اگر شبکه باشد توری نصب کرده دارد که جايز است، آقای خويي هم فتوا می­دهد، مشهور اين است که درست نيست مطلقاً آقای خويي هم مخالف مشهور

س: ابن عباس فی مسند احمد اين است که می­گويد که امرت فلان که ان يسئل رسول­الله عن

41: 54

فلان و سئله عن ماء البحر فقال ماء البحر طهور

ج: اين ببينيد تقطيعش کرد،

س: بله، پشت سرش را نياورد

ج: اين هم يک نحو تقطيع که امام سلام الله عليه می­خواهند در حقيقت آن سنت را تصحيح بکنند که صحيحش طهور است،

س: چه کتابی بود؟

ج: مسند احمد

س: احمد مسند عبدالله ابن عباس

ج: دقت کرديد، چون اين­ها را گفته نشده حالا ما گفتيم ما اين يکی را

س: يک کم عجيب است که در نقلی که در سنن ابن ماجه از اين حديث هست که الطهور مائه الحل ميتته راوی جابر است،

ج: جابر ابن يزيد جعفی،

س: ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم

س: جعفی هست يا همان؟

س: جابر ابن عبدالله

ج: جابر ابن عبدالله النبی

س: از طريق اهل بيت نرفتند، از طريق خودشان

ج: و اين در چيز هم هست حالا ابن ماجه که ضعيف است در ترمزی هم من خودم ديدم آخر معروف است که عمر از دريا می­ترسيد اين هم بيشتر به خاطری

س:

44: 55

س: مستدرک از ابن عباس نقل کرده منتهی باز اين جوری است عن ماء البحر فقال الماء البحر طهور، هذا حديث صحيح علی شرط المسلم

ج: قبول کرده اما علی الشرط معلوم می­شود مسلم نياورده علی شرطه، با شرط مسلم است عرض کردم الآن من در ذهنم نيست در بخاری يا مسلم هست يا نه؟ اما می­دانم در ترمزی ديدم، به نظرم صحيح هم بود، حالا عبارت ترمزی را بياوريد

س: مصنف عبدالرزاق عن،

س: عذر می­خواهم حاج آقا شما در کتب عرب­ها و اهل سنت تا حالا روّينا به صورت مشکول ديديد که شکل بزنند رُوِّينا يا

ج: ظاهراً ديدم حالا الآن دقيق يادم نيست

س:

33: 56

اجمالاً ديدم همان به صورت باب تفعيل آوردند روِّينا، و ما رُوِينا نديدم

س: بدون تشديد نديديد

س: بدون تشديد نديدم و علی القاعده هم عرض کردم

ج: متعارف کتب ما هم با تشديد است

س: بله

ج: اين بحث را در علمای متأخر، اصلاً قدمای ما که ندارند متأخرين ما در اين تحفه العالم خوب آوردند فی شرح خطبة المعالم به اين مناسبت آنجا کلمه روينا را می­خواهيد نگاه کنيد آن­جا دارد، کسانی ديگر هم دارد ايشان نسبتاً خوب آورده سيدجعفر بحرالعلوم رحمه الله خيلی خوب آقا اين هم راجع به يک بخشی

س: مسند احمد با متن­های مختلف همان الطهور مائه الحل ميتته هست

ج: بله

س: مسند ابوهريره هست و

ج: حالا من بحثم اين بود که از اين­که امام الحل ميتته را نياورده و توجيه هم نکرده اگر يک دفعه توجيه می­شد اصلش ثابت می­شد اين شايد اشاره به اين باشد که الحل ميتته اصلاً ثابت نيست مثل همان کلامی که ابن عباس گفت طهور، فقط طهور ثابت است،

س: يا الحل ميتته ناظر باشد به نجاستش

ج: احتمال دارد، هو الطهور مائه و ميتته بوده الحل نبوده احتمال دارد اما نيامده در کلمات اهل بيت نيامده مشکل سر اين است با نيامدن فعلاً نمی­شود چيزی را اثبات کرد، می­گويند به اصطلاح دارند که تاريخ را انسان بايد از آن ننوشته­هايش بيشتر در بياورد، اما ننوشته­ها در حجيت، در باب روايات، در باب فقه خيلی قبول نمی­شود، فرقی بين تاريخ و فقه اين است، ننوشته­ها را نمی­شود اين­جا حساب کرد در فقه حساب کرد اما در تاريخ چرا می­شود حساب کرد من ديگر خسته شدم بس هم هست ديگر و صلی الله علی محمد و آل محمد، اين هم مال اين قسمت، مال تقطيع يکدانه ديگر تقطيع مانده فردا شب می­خوانيم می­رويم مدرج انشاءالله تعالی.